

حاوی حدود ۲۰ درصد روغن می‌باشند. عمل الکلونیدهای تروپان و موارد استفاده آن همانند بذر البنج و بلادون می‌باشد. دارو بعضی اوقات در سیگارهای ضد تنگی نفس استفاده می‌شود. تاتوره معمولاً به صورت وحشی جمع‌آوری می‌شود. انواع زراعی آنهایی هستند که برای تهیه دارو استفاده می‌شوند بخصوص گونه‌هایی که غنی از اسکوپولامین می‌باشند مانند *Datura innoxia* (مناطق حاره‌ای آمریکا) و *D. metel* (مناطق حاره و نیمه حاره آسیا و آفریقا) یا ارقامی از *D. Stramonium* بخصوص آنهایی که کپسول‌های بدون برآمدگی و محتوای بیشتر آلکلونید هستند. این گیاه از نیمه دوم قرن شانزدهم در اسپانیا شناخته شده بود و به دیگر کشورها به‌عنوان یک گیاه زینتی وارد شد. یک قرن بعد از این وضعیت خارج شد و به‌عنوان یک گیاه وحشی مستقر گردید. **شاتے** = تذکره ایکه بالای آن مرده را به قبرستان انتقال می‌دهند.

شاده - **غلبیل** = پری‌شاهرخ یا پری‌شاهرخ معمولی (نام علمی: *Oriolus oriolus*) پرنده‌ای کوچک و درختزی از تیره پری‌شاهرخان است. جنس نرش دارای بال‌ها و انتهای دم سیاه و پرهای زینتی به‌رنگ زرد درخشان در قسمت سر، شکم و کناره‌های دم بوده و جنس ماده و نابالغ آن به‌رنگ سبز مایل به زرد با بال‌ها و دم پررنگ‌تر و سطح شکمی تقریباً خاکستری که تا حدی رگه‌رگه می‌باشد است. به این پرنده، مرغ انجیرخوار و مرغ‌انجیرهم گفته می‌شود. مشخصات: پری‌شاهرخ پرنده‌ای به طول حدود بیست سانتیمتر است. پرنده نر با بال‌ها و انتهای دم سیاه و پرهای زینتی به‌رنگ زرد درخشان در قسمت سر، شکم و کناره‌های دمش است، ولی ماده و نابالغ این پرنده سبز مایل به زرد با بال‌ها و دم پررنگ‌تر و سطح شکمی تقریباً خاکستری که تا حدی رگه‌رگه می‌باشد است و در بین شاخ و برگ درختان تشخیص آن دشوار می‌باشد. پرواز پری‌شاهرخ سریع و موجی است. با نشیب و فرازهای طولانی که با یک

شاپ بنخ = آب پنیر (پنیر آب)، مایع ایکه بعد از جور کردن پنیر می‌ماند؛ ~ پد اک دس بنخ: اس الیاک که بنخ خه رست، شیگ ارد وم ذبن = آب پنیر آن مایع ای است که بعد از جور کردن پنیر می‌ماند، و آنرا برای گوساله می‌دهند.

شائره = ب. تاتوره (نام علمی: *Datura*) نام یک سرده از تیره بادنجانیان است. مهمترین عضو این سرده تاتوره است. *Datura* (*stramonium L*) یا تاتوره، گیاهی است یک‌ساله به ارتفاع ۲۰۰-۵۰ سانتی‌متر، از تیره سیبزمینی. جزو گیاهان دارویی محسوب می‌شود. از این گیاه ماده آتروپین بدست می‌آید که خاصیت ضدسم دارد؛ ولی خود این گیاه به شدت سمی می‌باشد. آب موجود در آوندهای این گیاه اگر در چشم ریخته شود باعث بازماندن مردمک چشم می‌شود. اگر جوشانده این گیاه به کسی خورانده شود، اعصاب ارادی انسان برای مدتی غیرارادی می‌شود. و مصرف جوشانده این گیاه به مقدار زیاد باعث مرگ می‌شود. معرفی گیاه: تاتوره یک گیاه علفی یک‌ساله است که از خرداد تا مهر گل می‌دهد و به احتمال زیاد بومی شمال شرقی آمریکای شمالی می‌باشد و از آنجا به دیگر مناطق آمریکا، اروپا و سایر مناطق دنیا وارد شده است. تاتوره در زمین‌های بایر، کنار جاده و نزدیک مناطق مسکونی در ارتفاعات کم تا نسبتاً زیاد در بیشتر مناطق معتدله و نیمه حاره نیمکره شمالی یافت می‌شود. امروزه این گیاه در تمام کشورهای دنیا یافت می‌شود. داروی خام بیشتر در برگ‌های گیاهان گلدار و به ندرت در بذور رسیده وجود دارد. برگ‌ها را در سایه یا در گرمای مصنوعی حدود ۵۰ درجه سانتی‌گراد خشک می‌کنند. دارو طعم تلخ و شور دارد. با توجه به اینکه گیاه شدیداً سمی است دقت زیادی هنگام جمع‌آوری باید صورت گیرد. برگ‌ها حاوی الکلونیدهای تروپان سمی به مقادیر ۰/۵ درصد بوده و علاوه بر آن بذور

اوج گرفتن خاص روی شاخه می‌نشیند. او معمولاً نزدیک به نوک درخت، خود را در بین شاخ و برگ پنهان می‌کند. بین ۳ تا ۶ تخم می‌گذارد و خوراکش حشرات و میوه‌ها هستند. زیستگاه: پری شاهرخ درختزی است و روی درختان برگ‌ریز پاییزی در درختستان‌ها، پارک‌های پردرخت، میوه‌زارهای کهن و جنگل‌ها زندگی کرده و بیشتر اوقاتش را در لایه تاج‌پوش جنگل می‌گذراند. او لانه‌اش را معمولاً بین دو انشعاب یک شاخه افقی به صورت آویزان می‌سازد. پراکندگی: پری شاهرخ از پرندگان مهاجر تابستانی در غرب آسیا و اروپاست و فصل‌های سرد را در مناطق استوایی می‌گذراند. به صورت مهاجر عبوری در همه جای ایران دیده می‌شده ولی به‌دلیل نابودی زیستگاه‌های مختص به این پرنده، اعم از قطع درختان کهنسال باغ‌ها و پارک‌ها، جمعیت این پرنده در ایران رو به کاهش نهاده است. این پرنده با نام محلی اهیل یا ائیل در منطقه ی گیلان زندگی می‌کند. آواز: صدای این پرنده شبیه صدای زاغ است ولی آوازش نوای گوشنوازی دارد که یکبار شنیدن، باعث تمیزدهی آن می‌شود. وب.

شاش ثَمبُور = چاق؛ خُب ~ رِنک = خوب یک زن چاق.م. فَرَبی.
شاش وهل = باتلاق ریگی (باتلاق شنی)؛ اس وے ~ اند یو به-پیله نَبنتوید= او از باتلاق ریگی به مشکل برآمد؛ شاش وهل نیستاو = در باتلاق ریگی فرو رفتن (غرق شدن)؛ مرکهب ~ ناست = خر در باتلاق ریگی غرق شد؛ اه-را وُز شِچ ~ نِث اُم = بشنو، نزدیک است در باتلاق ریگی غرق شوم.م. بَنبِن وهل.

شاش وهلک = باتلاق ریگی (باتلاق شنی)؛ ~ چیداو = بازی با باتلاق ریگی (در ریگ تر).

شاش = ریگ، شن؛ تو خِیم اند ~! = کور شوی) به معنای واقعی ریگ در چشمت!)؛ شاش پَرُوخداو = بیکار گشتن، بیکاره؛ یو ته چیز ~ پَرُوخدا = او بیکارگشته چه میکند؟؛ شاش ارد مَبِستاو = چیزی را بیهوده انجام دادن، بی فایده کاری کردن؛ بیهوده کوشش کردن؛ یو چارک

لود: "پات بسایین ارد نیکئت، شاش ارد مَبِستاو بیوَت" = آن مرد گفت: "خدمت برای پاد شاهان، به مانند آنست که آب درهاون کوبیدن (آب به غربال پیمودن، یعنی کار بیهوده انجام دادن)" به معنای واقعی در ریگ شاش کردن.

شاش-رِپزُون، شاش-رِپزُونک: شاش-رِپزُون س.، شاش-رِپزُونک س. = ترساندن، لرزیدن؛ اس بناج مو موی تته ~ ست = از ترس مو های جانم شخ شدند.

شاشین = ریگی (شنی)؛ ید زَمخ عجب ~ = این زمین بسیار ریگی است؛ وم ~ زَمخ اُم وِپد = زمین ریگی را کاشتم.

شاعر = بب. شاپر.

شافدینگ، **شافدینگت** = خالی، با دست خالی؛ یو شافدینگت یت، یے چیز وے جه نه فُده او با دستان خالی برگشت، هیچ چیز در نزدش نبود؛ تو بی مزهت شافدینگت تر که رَوون؟ تو دیوانه، با دستان خالی کجا میروی؟

شاقف = آرام، ساکت؛ مو فارج لپ ~، نه تَنخِج ذید ات نه پَرِپنت = اسپ من بسیار آرام است، نه لگد میزند و نه دندان میگیرد؛ عجب بشهند بچه، ~! = عجب بچه خوب، آرام؛ شاقف چ. = آرام ک.، ساکت ک.؛ دے بچه ~ کن = آن بچه را آرام کن؛ دذے طلا تر فُج وے زواست خو، شاقفے وے چود = آنوقت طلا او را به بیرون کشید و آرام کرد؛ شاقف س. = آرام ش.

شاقف-کُنک، **شاقف-کُنِیج** = کسیکه آرامی می آورد.

شاگون = ۱- اسم خاص (مذ. و مث.) شاگون، شاگونه؛ ۲- شاگون بهار مبارک! = شاگون بهار مبارک (آمدن بهار مبارک، سال نو مبارک!).

شال = شال، روسری پشمی.

شال-به سر = ۱- شال به سر؛ ۲- در معنای مجازی مالیدن، گذاشتن؛ در بالای آن چیزیکه را که میگذارند (در بالای نان)؛ غوز ات بنوقد کِنبن گرده پیخ تی، دذ اک-وے لوفین شال-به سر = چارمغز و شیر در بالای نان میگذارند و آنرا "شال-به سر" میگویند.

شالچه = پتو اسپ؛ فارجبن-ارد-ته ~ کِنبن خو، اس ذم تر یال برینبن = برای اسپ ها پتو جور

میکنند و از دم تا یال(یا گردن اسپ) شان میپوشانند.

شاه بابر = ۱- تیره ای از پرندگان شباهت به هدهد؛ ۲- شاه بابر زیرچهر و ذچ، توذ پست ات، یه ته نبتیزد خو، درو لو قد کینست = "شاه بابر" پرنده زرد مانند، وقتیکه توت شروع به پختن میکند او پیدا میشود و میخواند؛ ۳- اسم خاص(مذ.) شاه بابر.

شاه پَرے = شاپری یا شاه پریان.

شاه زاده = بچه شاه، شهزاده.

شاه زهن = زن شاه، شاهینه.

شاه-مبارک، شاه مبارک(شامبارک) = آهنگ به افتخار داماد(شاه) در عروسی.

شاید = شاهد.م. گواه.

شایدے = شاهدی.

شایدے-ذھذیح = کسیکه شاهدی میدهد.

شایر، شاعر = شاعر.

شایرے = شاعری.

شایین = شاهین نام عمومی ۳۷ گونه پرنده شکاری است که در سرده Falcon قرار میگیرند و در تمام قاره های جهان به جز قطب جنوب زندگی می کنند. شاهین ها با چشمان کاملاً سیاه، بدن لاغر، بال های نوکتیز و منحنی، وجود یک پلکان در منقار بالا، توانایی پرواز با سرعت بسیار بالا و تغییر جهت ناگهانی از دیگر پرندگان شکاری متمایز می شوند. شاهین ها در سال اول عمر خود شهرهای پرواز بلندتری دارند که مشابه پرندگان شکاری چندمنظوره است (شاهین ها از نظر نوع شکار و تکنیک شکار یک شکاری تخصصی محسوب می شوند) تا به این شیوه بهتر بتوانند پرواز را بیاموزند و در سال های بعد با تغییر شهرها تکنیک های پروازی خاص شاهین را می آموزند.

شاهین ها در شکار پرندگان در حال پرواز تخصص دارند و با منقار خود شکار را می کشند درحالی که پرندگان شکاری دیگر تکنیک های متنوعی در این کار دارند و با پنجه های خود طعمه را می کشند. شاهین معمولی (یا بحری) که بیشترین پراکندگی را در بین شاهین ها دارد با رکورد سرعت ۳۹۰ کیلومتر در ساعت

سریعترین جاندار روی کره زمین است. بالابان (پرنده)، لاجین و ترمناي از دیگر انواع معروف شاهین هستند. شاهین هایی که بال های باریکتر و درازتر دارند به «لیل» معروف هستند این نوع بال ها برای شکار پرندگان بسیار مانور پذیر همچون پرستو و بادخورک مناسب است. شاهین های نسبتاً کوچک و چاقتری که به پرواز درجا علاقه دارند نیز به دلایلی معروف هستند. شاهین ها از دیرباز محبوبترین پرندگان در بازاری بودند و از شاهین های رام شده و آموزش دیده برای شکار استفاده می شد. وپ.

شباب = ۱- جوانی؛ ۲- وقت، وقت(رفتن، آمدن، ..)؛ مے کارے جوون(دُنیا) ~، شچ اُم پیر سُنْت = هر کار در این جهان وقت خود را دارد، حالا من دیگر پیر شدم.م.مهیار.

شباده، شَبیاده = باد شامگاهی.م. بنهباده.

شَبَر زار = باتلاق زار(باطلاق زار)، لجن زار. **شَبِرے** = باتلاق(باطلاق)، لجن زار؛ اس ~ اند غبش بچند اُم = از باتلاق تورب(زغال سنگ نارس-Sphagnum Peat Moss) بریدیم؛ هر جاره بَنخ فُذ ات، سِت سُنْت فُذ، یو تهم ~ = در هر جائیکه آب باشد، خاک آن سست باشد، باتلاق است.

شَبَرے = باتلاقی(باطلاقی)، لجنی.

شَبِه، شَبِهه = شبیه، شک.

شَبِهه = بب. شَبِه.

شَبِهی = بد زبان، خشن، بی ادب.

شَبپ ۱ = ظرف سفالی از گل، مدفوع بز و گوسفند و موی بز جور میشود؛ دے وون ار ~ ربهے = این پشم را در ظرف سفالی بگذار.

شَبپ ۲ = ۱- پف کردن پرها(پرنده)؛ زریخ شپ خه فُبد، وم داو تینتاو = وقتیکه کوگ پر هایش را پف کند، قصد جنگ دارد؛ شپ خو چ. = خود را پف کردن(پرنده)؛ ۲- گم شدن صدا، شل شدن(دف، توپ)؛ مهذ دهفین بن فُگت ~ = تمام این دف ها شل استند.

شَبپ-آ-شَبپ = ۱- زدن(با تسمه..)، سیلی زدن؛ ۲- در اثنای، در جریان؛ سُنْت-اُم، وهذبین ~ خیداو اند = رقتم آنها در جریان خوردن بودند.

شِپِت = ۱- تنبل، به پهلو خود را انداختن، افتاده (در مورد انسان)؛ و ع رد گهپ ذبن، یو خو جای تے ~ = برایش میگویند و در جای خود افتیده است؛ ۲- با دهن باز، با لبان کشال؛ دے تو پُخ اند دے غُف ~، گه نوُد، گه فا شوَنت = دهن بچه ات بسته نمیشود، گاهی گریه میکند، گاهی میخندند؛ شِپِت خو چ. = ۱- خود را انداختن؛ ۲- لوجه پیچک، دهان کجی کردن؛ یو غده خو ~ کِنت ات، چَلک نه فیرت = آن بچه دهان کجی میکند و سطل را نمی آورد.

شِپِثت = به پهلو خود را انداختن، افتاده (در مورد انسان)؛ و هذ مردینه خبل ته چیرپن؟-شِپِثت-پن نیسَخ = آن مرد ها چه میکنند؟- خود را انداخته نشسته اند.

شِپِثست = صدای "شپتست"؛ مو گلبے ~ نینفبت = او گل های مرا "شپتست" کند.

شِپِت-غُف = ۱- لبان بزرگ و کشال؛ ۲- دهان باز، همیشه خندان؛ عجب شِپِت-غُفَت تو نهی، وُز تو کار رمے یُم، تو شهندے = عجب دهان باز داری، من پشت کار تو را روان میکنم و تو خنده میکنی.

شِپِت-نُخ = بینی کوچک و سر بالا؛ نه وزون اُم، یه ~ تر چی؟ = من نمی دانم او با بینی کوچک و سر بالا به کی مانند است.م. شِپِیک-نُخ.

شِپِقتاو = صدای کلیک، تق دادن (با زبان صدای شیق درآوردن)؛ به مزه بنا ید، لپ شِپِقه = شاید بسیار به مزه است که با زبان صدای کلیک میکنی؛ تمه خو زفخ شِپِقت ات قلم رقاصے کِنت = شما با زبان تان تق تق دارید و قلم رقص میکنم. بِنِپِقتاو، شِپِقتاو.

شِپِل، شِپِل-گِل، گچ (گِل برای رنگمالی)؛ ~ گچ رهنگ تے سفید = "شِپِل" مانند گچ سفید است (برای رنگمالی)؛ ید ذید ~ مغوند وُزمن = این پارو مانند گچ سنگین است.

شِپِلاخ = زدن با دست، سیلی؛ شِپِلاخ دُند = زدن با دست، سیلی زدن؛ قصت-اردے ~ مو داندجت = مرا نزدیک سیلی میزد.م. چِپات.

شِپِلتاق، شِپِلتاق = کاملن برهنه، کاملن لچ؛ شِپِلتاق قارچ ته سوارے نه بافت = اسپ برهنه

را نمیتوان سوار شد؛ شِلک- شِپِلتاق، شِلک-ات شِپِلتاق = لچ و برهنه.م. شِلک، لیش.

شِپِلتاق = بب. شِپِلتاق.

شِپِلتاقے، شِپِلتاقے = برهنگی.

شِپِلتینگ = ۱- مطلق برهنه، مطلق لچ؛ یو غده صاف شِپِلتینگت = آن بچه مطلق برهنه است؛ شِپِلتینگ چ. = برهنه ک.، لچ ک.؛ شِپِلتینگ خو چ. = خود را برهنه ک.، خود را لچ ک.؛ تو خو شِپِلتینگ مهک، شهندن تو = تو خود را برهنه نکن، سرت میخندند؛ شِپِلتینگ س. = برهنه ش.، لچ ش.؛ ۲- کاملن، مطلقن؛ وُم تو سوگ اُم ~ رنوبنت = (من) داستان تو را کاملن فراموش کردم.

شِپِیک = بب. شِپِیک.

شِپِیک-نُخ = شِپِیک-نُخ.

شِپِهل = ضعیف، ناتوان، افتیده؛ درم. دُوند ~ آدم ادرے، نه پُوند تید قهر ذید ات، نه یے چیز = آنقدر آدم ضعیف است که نه راه رفتن میتواند و نه چیز دیگر میتواند.م. بِنِپِهو.

شِپِونتاو = ۱- زدن؛ مو دِل تے خه نه کنے، شِپِون اُم ته فا تو = اگر به دل من نکنی، باز تو را میزنم؛ ۲- خوردن؛ خُوندت خه شِپِونت، فربے-ت نه سُت = هر چند که خوردی، چاق نشدی؛ ۳- تصاحب شدن؛ مو دولتت دُوند شِپِونت = از سرمایه من آنقدر صاحب شدی.م. شِپِتاو.

شِپِیک گیل (مذ.)، شِپِیک گهل (مذ.) = سر کلان، با سر کلان.

شِپِیک (مذ.)، شِپِیک (مذ.) = ۱- مسطح، هموار؛ یه شِپِیک مینارج ته جهلد پست = مشنگ مسطح زود پخته (میرسد) میشود؛ شِپِیک چ. (مذ.)، شِپِیک چ. (مذ.) = هموار ک.؛ دے سپن شِپِیک کِن = آهن را هموار کن؛ شِپِیک س. (مذ.)، شِپِیک س. (مذ.) = هموار شدن؛ یو سُرَب شِپِیک سُت = آن سُرَب هموار شد؛ ۲- کوتاه، کوتاه قد (قد پخش) (در مورد انسان)؛ یو تو-ند شِپِیک پُخ = بچه تو کوتاه قد (قد پخش) است.م. پِیک، بُق.

شِپِیک-نُخ (مذ.)، شِپِیک نُخ (مذ.) = بینی کوچک و سر بالا، بینی مسطح؛ یو ~ ته مو

رزین ارد خُش نه یازد= آن با بینی کوچک و سر بالا خوش دخترم نمی آید.م. شیت-نئخ.
شپیکه (مذ.)، **شپهکه (مٹ.)** = مسطح، هموار.
شُت بست (مذ.)، **شُت بست (مٹ.)** = لنگ رقم؛ عزیز بیک ~ دِفبست = عزیز بیک لنگ رقم معلوم میشود. م. شُت رهنگ.
شُت رهنگ (مذ.)، **شُت رهن (مٹ.)** = لنگ رقم.م. شُت بست.
شُت- شُت (مذ.)، **شُت-شُت (مٹ.)** = لنگ-لنگان؛ مو موم شُت-شُت ار تگاف سَت = مادر کلانم لنگ-لنگان بطرف پاهین رفت؛ یو شُت- شُتے ک-أم ارد بَنخ داد= او لنگ-لنگان آنجا را آبیاری کرد.
شُت قرے، **شُد قرے** = ۱-ناخوشایند، نفرت انگیز، چندیش آور؛ تو تر مو چید مه یه: "توت-مورد ~" = "تو بخانه من نیا:" برایم نفرت انگیز استی. "توت فک خبز اند ~" = تو پیش هر کس چندیش آور استی؛ ۲- پرزه گو، مزاحی، خندان؛ ~ آدم پد، فُگت ارد نذیر لوفد= آدم خندان است برای همه بزه میگوید.
شُت (مذ.)، **شُت (مٹ.)** = لنگ؛ شُت چ. (مذ.)، شُت چ. (مٹ.) = لنگ ک؛ شُت س. (مذ.)، شُت س. (مٹ.) = لنگ ش.
شُتا، **شُتتا** = سرد، سرما، خنک؛ شُتایے زار = بسیار سرد؛ شُتا س. = سرد ش.م. سرد، سرما.
شُتاجبِس = سرد، خنک.
شُتاجبِیے = سردی، خنکی.
شُتارثک = روآش، ریواس (نام علمی: Rheum moorcroftian) یا به فارسی افغانستان چوکری گیاهی است از تیره هفت‌بندان (Polygonaceae) بومی آسیا (به احتمال سیبری یا هیمالیا) که از سده شانزدهم در اروپا کشت می‌شد. نوشته‌ها حاکی از آن است که پیش از میلاد مسیح در چین به عنوان دارو مصرف می‌شد. ریشه شناسی: نام اصلی آن ریواچ است و ریواس و روآش از آن ریشه می‌گیرد در فلات شرقی ایران- فارسی زبانان آن را به نام روآش و ریواچ می‌شناسند امروزه در ادبیات کتابی آن را ریواس می‌گویند در افغانستان به آن چوکری هم می‌گویند. برگ ریواس: ساقه ترش مزه و

مفید ریواس خواصی جدا از برگ آن دارد و از آن در تهیه غذاهای گوناگون استفاده می‌شود. اگر چه می‌توان این ساقه را خام خوری کرد اما برگ‌های آن مسموم‌کننده هستند. دو ترکیب به نام اگزالیک اسید و آنتراکونینون گلیکوسید در برگ‌های ریواس یافت شده که به بدن آسیب می‌رسانند. محل رشد: ریواس گیاهی است که به صورت طبیعی و دیمی رشد می‌کند و در مناطقی که گل لاله وجود دارد این گیاه نیز رشد می‌کند. بیشتر در مناطق کوهپایه و سردسیر رشد می‌کند و به آبیاری نیاز ندارد. فصل برداشت ریواس در بیشتر مناطق ایران فروردین ماه است. مجموع سطح رویشگاههای ریواس در شهرستان گناباد بالغ بر ۱۰ هزار هکتار می‌شود که بزرگترین و انبوهترین رویشگاه ریواس از لحاظ سطح و پراکنش گونه در مراتع زبید قرار دارد. وپ.
شُتارثک-بِیْت = آرد (تلقان) از روآش؛ شُتارثک أم چود قاق خو، ار خُدارج أم وے یود خو، خود أم، وے نوم شُتارثک-بِیْت = (ما) روآش را خشک می‌کردیم، در آسیاب آرد می‌کردیم و (آرا) می‌خوردیم؛ و نام آن تلقان روآش "شُتارثک-بِیْت" است.
شُتا-رهنگ = سرد رقم.
شُتا-زارذ = بی تفاوت، دلسرد.
شُتا-گهپ = خشن گپ، گستاخ در گپ زدن.
شُتا-گهپے، **شُتا-گهپے چ.** = گستاخی کردن در گپ؛ لپ ~ مو-رد مهک! = برایم زیاد گستاخی نکن!
شُتاگے = بب. شُتایے.
شُتال، **شُتتال** = ۱- مسموم، خراب، لگد مال (در مورد نباتات)؛ ۲- کنده شده؛ شُتال چ.، شُتتال چ. = خراب کردن، لگد مال کردن (نباتات)؛ تو ژاو دبد ار مو باغ خو، گُلبنے شُتتال چود = گاو (ماده) تو داخل باغ من شد و گل ها را لگد مال کرد.
شُتایے، **شُتاگے** = سردی، سرمایی، خنکی.م. سرده.

شِتْپِست، **شِتْوِپِست**، **شِتْپِست** = صدای شِتْپِست مانند؛ یه پوت شِتْوِپِست داد ار پایگه = توپ شِتْپِست در پایگه افتاد.
شِتختاو = زدن، در آوردن صدای شِتخ مانند؛ چیز دے دارگ دوند شِتخے؟ = چرا به این چوب میزنی.

شِتخست = ۱- در آوردن صدای "شِتخست" مانند (با زبان)؛ وم قندے ایابست ات، شچ اده دِسث شِتقت = قند را قوت کرد حالا با زیانش "شِتخست" دارد؛ ۲- خواندن، جیر جیر کردن (پرنده گان)؛ روشت- دمک وذج ته شِتقت = گنجشک دم سرخ صدای جیر جیر "شِتقتست" میدهد. م. بِنِخست.

شِتْرت (مذ.) = بب. شِتْهرت (مذ.).

شِتْرتاو، **شِتْرتاو** = بیرون دادن باد به صدای بلند، فریاد زدن، چیغ زدن؛ وُزاس تو بناج نه ذئر أم، چیز دوند شِتْهرے؟ = من از تو نمیترم، چرا اینقدر چیغ میزنی؟ م. ثرتاو.

شِتْرهنگ، **شِتْرهنگ** = بیرون دادن باد به صدای بلند.

شِتق-تق، **شِتق-شِتق** = در آوردن صدای "شِتق-تق، شِتق-شِتق" مانند. شِتق-شِتق چ. = در آوردن صدای شِتق-شِتق.

شِتق-تق = جیر جیر، خواندن دم سرخ معمولی (Phoenicurus phoenicurus) پما؛ روشت دمک ته شِتق-تق کِبت = دم سرخ معمولی خواندن "شِتق-تق" میکند.

شِتک = تذکره (برای انتقال مرده)؛ وے افندے بین مورچن خیال چود خو، وے مرده بین داد ~ تے = افندی را مرده خیال کردند و او را بالای تذکره ماندند.

شِتَل: **شِتَل دُند** = ممانعت کردن، مداخله کردن، معطل کردن؛ وُز أم روون سَت ات، شِتَل مو دِبن = من میرفتم، اما (انها) مرا معطل کردند؛ پوند اند شِتَل وے ذهت، وُز ته وے دریاق أم = در راه او معطل کن و من خود را به او میرسانم. **شِتته**، **شِتته** = لگد زدن، ضربه، پرش (پریدن)، یورش؛ یم مو گد ته یے شِتته تَنث دے توند-ذید = سگ من در یک یورش سگت را میزند؛ شِتته ذ، شِتته ذ = لگد خوردن، ضربه خوردن،

تلو تلو خوردن؛ تبز مه ژاز، شِتته خو نه دَهذے = بسیار تیز ندو که تلو تلو نخوری؛ شِتته خیداو، شِتته خیداو = ۱ تلو تلو خوردن؛ وے قارج شِتته خود خو، چے قیچ داد = اسپ او تلو تلو خورد و به شکم افتید؛ شِتته خیداو، شِتته خیداو ۲- منفک کردن، سبکدوش کردن، پراندن؛ تومت پن وے تے چود خو، قصت اردے اس خو وظیفه تے شِتته خورجت = بالای او تهمت کردند، قریب بود از وظیفه اش سبکدوش میشد.

شِتْهرت (مذ.)، **شِتْرت (مذ.)** = ضعیف، ناتوان (بیشتر اوقات در مورد زنان)؛ دِس ~ غهخ یه اده، چریب ویفت نه فُهرذِبد = یک دختر ناتوان است که حتی جراب را بافته نمیتواند؛ اه تهت، وُز أم ~ نه، یده ژیز أم فُربست = ای پدر، آیا من ناتوانستم، ببین که هیزم را میده کردم. م. شِتْرت.

شِتے (مذ.)، **شِتے (مذ.)** = لنگی؛ ک-اد تو قارج ~ غل نه بیذج-آ؟ = لنگی اسپ تو هنوز گم نشده؟ **شِتتق** = مسطح، هموار با لبه پهن (طور مثال ظروف)؛ دم ~ تابنچ مو-رد مه دهک = این ظرف (چوبی) هموار برایم نده؛ ۲- پهن، گشاد (مثال دهن)؛ تو غنق ~ ات، دے رد فا نذیر لوقے = دهننت گشاد و برای او پرزه میگوی. **شِتتق-غنق** = دهن گشاد.

شِتیک = سر نیزه؛ وے فاشیست أم ~ قته داد = آن فاشیست را با سر نیزه زد.

شِچ = حالا، فعلا، همین لحظه؛ شِچت = همین لحظه؛ ترشچ ارد = تا همین لحظه؛ شِچ-پخ = تا بحال.

شِچ-گنه = همین الان؛ یو غذه ~ ک-ود اند قُد، خو توید = آن بچه همین الان اینجا بود و رفت.

شِخشول گهر = نزاع گر، غالمغالی، آزار دهنده. **شِخشول** = غالمغالی، آزار دهنده؛ شِخشول چ. =

غالمغال کردن، آزار دادن؛ تو پیے مو چیز شِخشول کنے؟ = تو چرا مرا آزار میدهی؟

شِخشولے = نزاع، غالمغال، آزار.

شِدت، **شِدَدت** = شدت، ؛ شدت چ.، شدت چ. =

شدت ک.؛ شِدَدت أم چود ات، فِگه-رد-أم خو

فِرئیت = به شدت راه رفتیم و شام خود را رساندیم.

جوش آمده؛ مو تُبِنپ شِرِپیتاو اند= قروت من در حال جوش است؛ ۲- غلیظ شدن (در مورد قروت)؛ مَأْس تُبِنپ شِرِپیتا ده، شِچ ته مم دپک قتے تر پهلے ربے یام خو، شِیتا سْت، جُک أم ته= قروت غلیظ شده، حالا دیگ را در پهلو می مانیم، سرد شود و بعد قروت می چکانیم.م. شِرِپیتاو.

شِرِپیتاو=بب. شِرِپیتاو.
شِرِیزم، شِرِیزم=انگور فرنگی(نام علمی: Ribes aureum)؛ یه ~ مس به مونا یے دَم قین=انگور فرنگی شباهت به گیلاس وحشی است؛ اس ~ تیر ژیز مازین= از انگور فرنگی هیزم جور میکنند؛ ک-از و دهج وم پوون(غار به بجوی) غنغ کهل تے یے ~ فِخ= از اینطرف در دهان آن غار یک انگور فرنگی بود.
شِرِیزمن، شِرِیزمن=۱- از انگور فرنگی؛ ۲- نام ایلاق در شغنان؛ مو ژاو پے شِرِیزمن ببِلین= گاو(ماده) من در ایلاق شِرِیزمن است.
شِرِیزده گهر، شِرِیزده گَر= ۱- سجده گر، دعا گر، پرستش گر؛ ۲- تهدید گر.

شِرِیزده= ۱- سجده، دعا، پرستش؛ ۲- فرمان، امر، جزا؛ وُز أم تو ~ غم نِست، بناج مو مهک= من در غم امر تو نیستم، مرا نترسان؛ شِرِیزده چ. = ۱- سجده کردن، دعا کردن، پرستش کردن؛ هندوپین ته بُت ارد شِرِیزده کِنین= هندو ها برای بت سجده میکنند؛ ۲- فرمان دادن، امر کردن، جزا دادن؛ دِس ~ کِنبت دِدے، تولو بر فُگت یو زور دے= آنقدر امر میکند، مثلیکه از همه او زورتر است؛ شِچ أم تر تقاعدے، یے-یار-ته مو-تے ~ نه- کِنبت= حالا در تقاعدی استم، کسی به فرمان نمی کند.

شِرِیزنک=نیش بالای سم(در حیوانات جفت سم سانان)؛ حیوون اند ذو ~ = حیوانات جفت سانان دو نیش بالای سم های شان دارند؛ دپف شِرِیزنکین نپت ات، تهم دپف پیلچک پن پیخبت= نیش ها(بالای سم) را جدا کنید و پاچه(پا ها) را پخته کنید؛ مو فَر ~ زخمے سُدج= نیش بالای سم بز من زخمی شده است.م. وئزنک، سورچک، سِبیل، بنئوَحک.

شِدقَرے=بب. شِتقَرے.
شُدمنے= توانا، با استعداد؛ عجب بشهند بچه نهی، ~! =عجب بچه ای خوب، توانا!؛ تو داو چیز اده وُز أم دِگه پین چناو ~؟ = به فکر شما، من مثل دیگران توانا استم؟
شُدده، شُدده= محکم؛ شُدده مَر جُون= مهره های محکم.

شِرِثک= گل ولای (ساختمانی).
شِرِثکاف= گل آلود.
شِرِچک= بب. سورچک.
شِرِخست= صدای شِرِخست؛ بارون ~ دپد= باران "شِرِخست" میباردم. چِرَخست.
شِرِذیخ=مقعد.م. کون.
شِرِست، شِرِست، شِرِست، شِرِست= صدای شِرِست، شِرِست(در مورد مایع)؛ یو بنوقد ~ خالے سْت= شیر "شِرِست" خالی شد؛ یه بنخ شِرِست تیزد= آب "شِرِست" میرود.
شِرِعت گهر= کسیکه جر و بحث و جنجال را خوش دارد.م. شِرِعت-کُن.

شِرِعت= ۱- جر و بحث، جنجال؛ تو-ت ~ لپ ژ یوج= تو جنجال را بسیار خوش داری؛ ۲- حق، درستی؛ یک-دے-تی خه فپد، ~ وبف اند= اگر اینقسم باشد، آنها حق بجانب استند؛ شِرِعت چ. = جر و بحث ک، جنجال ک.
شِرِعت-ذهدیج= کسیکه جر و بحث و جنجال را حل و فصل کند؛ قاضی.
شِرِغپ- شِرِغپ= آشفستگی(نا آرامی)، گجی؛ ذو سال یه خَن وے جه رپد ات، یم ~ سْت خو، یو وَم فودے= دو سال تفنگ پیش او بود و در این نا آرامی ها آنرا آورد(تفنگ).

شِرِقداج=رود خانه.
شِرِم= خرمن گاه.م. خرمن.
شِرِم-تهپیچ=تخماق(زمین کوب برای کوبیدن سطح خرمن گاه).
شِرِروپست، شِرِروپست=صدای "شِرِروپست"؛ قستین-پن انجوقد خو، یو بیو وے یگه شِرِروپست داد=(انها) قوشتی گرفتند و یکی دیگری را "شِرِروپست" زد.

شِرِپیتاو= ۱- جوشیدن(در مورد قروت غلیظ)؛ مو تُبِنپ دَر و شِرِپیتا سُدج= قروت من سر

شش ثَمْبُر = باور ناکردنی، تسلیم ناپذیر، عجیب؛
عجب ~ آدم نئی! = عجب آدم عجیب است!
شش منے = کلان، بزرگ؛ یو اس پُنبسته ~
ویزے فود = او پشتہ بار کلان (هیزم) آورد.
شش-تِرَنگ، **شش-تِرَنگ** = محکم، تنگ؛ ~
دے قارج پے مون اند فیس خو، لهک واپس مه
خیرت = اسپ را به درخت سیب محکم بسته کن
که علف نخورد؛ **شش-تِرَنگ** انجیفاو = محکم
گرفتن، تنگ کردن؛ واپس-خاوپن **شش-تِرَنگ**
انجوفد = درو را محکم گرفتند.
شش-وئل = شش انگشت؛ وے ند یے ~ پُخ
سُت = از او یک بچه با شش انگشت تولد شد.
شِبِنَتاو = ۱- مدفوع کردن؛ ۲- ترسیدن؛ یو از
مو خور-رد شیرتد (شیرت) = او از من میترسد؛
پد اس کُد خور-رد شیرتد = او از سگ میترسد.
شعم = شمع.
شغ = ب. خار. م. شود.
شغنی = شغنی (شغنانی)؛ ~ با برادر مرد لوقپن،
مأش مثل اند = در مثل ما، شغنی با برادر مرد
(قوی) است. م. خرنوے.
شفتالے = شفتالو.
شفتل ۱ = شفتل یا شَبَدَر (نام علمی: Trifolium)
جزء مهمترین گیاهان علوفه‌ای خانواده لگومینز
(Leguminous) در مناطق معتدل و مرطوب
است که از نظر علوفه‌ای و مرتعی دارای ارزش
بسیار زیادی است و در تغذیه دام‌ها نقش بسزایی
دارند. شبدرها گیاهی سه برگچه‌ای اند و به همین
خاطر اسم علمی آنها از دو کلمه لاتین "Tria" به
معنی سه و "Folia" به معنی سه برگچه‌ای
گرفته شده است. تعداد گونه‌های شبدر در دنیا
حدود ۳۰۰ گونه ذکر شده که از این تعداد ۲۵
گونه از نظر کشاورزی مهم است که از این
تعداد فقط ۹ گونه آنها از جمله شبدر زیر زمینی
به صورت تجاری کشت می‌شوند. بیشترین
پراکنش شبدرها در منطقه مدیترانه است، به
طوری که در منطقه اورآسیا ۱۶۰-۱۵۰ گونه،
آمریکا ۶۵-۶۰ گونه و در آفریقا ۳۰-۲۵ گونه
گزارش شده است. بر اساس تحقیقات بانک ژن
گیاهی و ذخایر توارثی مؤسسه تحقیقات اصلاح
و تهیه نهال و بذر تعداد گونه‌های تاکسون شناخته

شده شبدر در ایران حدود ۵۴ گونه است که از
این تعداد دو گونه شبدر ایرانی (Trifolium
resupinatum) و شبدر برسیم (Trifolium
alexandrium) به صورت وسیع کشت
می‌شوند. وپ.

شفتل ۲ = تنبل، غمگین؛ اس تو شفتلے ک-اد تو
چید کنار و اینست نا خد رپد = از تنبلی تو علف
اطراف خانه درو نا شده ماند.

شفتلے = تنبلی، غمگینی.
شِفْرَجک، **شِفْرَجک** = ب. ناز طوقه‌ای (نام علمی:
Rosularia) نام یک سرده از تیره گل‌نازیان
است. وپ.؛ **شِفْرَجک**-پن قدیم اند خود = در قدیم
گیاه ناز طوقه ای میخوردند.

شِفَقَتاو = ناله کردن (با بینی)، با بینی ناله کردن؛
تو پُخ شِفَقَتے چود خو، خوذم وے یاد = بچه تو
گریان (با بینی) میگرد و خواب کرد؛ چیز شِفَقے؟
چھی تو بنیقد؟ = چرا گریه (با بینی) میکنی؟ کی
تو را لت کرد؟

شِفَقَسْت، **شِفَقَسْت** = گریه ناگهانی (با بینی)؛ لودپن
قَرثین و هذ میرخ، ات و م پات بساه رزین اند
شِفَقَسْت سُت خو، انداید (فلکلور) = گفتند هر دوی
شان مردند، و دختر پاد شاه ناگهان گریه (با
بینی) را شروع کرد و از جایش بلند شد؛ **شِفَقَسْت**
چ. = گریه ناگهانی (با بینی) کردن.

شِفَقک، **شِفَقک** = گریان و ناله (با بینی)؛ **شِفَقک**
چ.، **شِفَقک** چ. = گریان و ناله (با بینی) کردن.
شِفَقکُن، **شِفَقک کُن**، **شِفَقکُن**، **شِفَقک کُن** =
کسیکه گریان و ناله (با بینی) میکند؛ عجب
شِفَقک کُن غهخت تو نئی! = عجب دختر
گریانک (با بینی) استی.

شِفَقَهَن، **شِفَقَهَن** = کسیکه گریان و ناله (با بینی)
میکند؛ تو لپ شِفَقَهَن مه فے! = تو آنقدر
گریانک (با بینی) نباش!

شِفُون = پارچه شیفون، نوعی پارچه ابریشمی،
تور نازک؛ یو ~ خوند سؤم؟ = قیمت آن شیفون
چند سام است؟

شِفُخاد، **شِفُخاد** = خشک، ساس؛ ساس (یا به
فارسی شرقی خَسک) حشره‌ای از راسته
نیمبالان و خانواده بسترساسان (Cimicidae)

است. ساس از گک بزرگتر است و لای درز تشک و بالش و شکاف اجناس چوبی مخفی می‌شود و شب خارج شده و انسان را نیش می‌زند. ساسها بیشتر بهنگام شب فعالند اما اگر یک هفته از خانه دور باشید، همین که شروع به استراحت کنید یا روی مبل بنشینید به سراغ شما خواهند آمد. روشن گذاشتن چراغ‌ها در مورد این خون‌آشام‌های کوچک، مخصوصاً زمانی که گرسنه هستند، چندان تأثیری ندارد. ساس از راه خون‌خوراکی از انسان و دیگر جانداران خون‌گرم تغذیه می‌کند. دو نوع ساس که از نظر بهداشتی برای انسان اهمیت دارد، ساس معمولی (ساس تختخواب، *Cimex lectularius*) و ساس گرمسیری (*Cimex hemipterus*) هستند. این دو نوع ساس از روی پیش‌سینه یعنی بخش اول سینه از هم تشخیص داده می‌شوند. در حال حاضر شواهدی دال بر انتقال بیماری‌های عفونی مانند هپاتیت بی یا سی یا انتقال ایدز از طریق گزش ساس در دست نیست. ویروس‌ها در داخل بدن ساس تکثیر نمی‌شوند و در مدل‌های حیوانی انتقال بیماری‌های ویروسی از طریق گزش ساس ممکن نبوده‌وپ؛ نُر بنهب ~ مو خود= امشب خسک مرا خورد؛ دَم ~ زین= آن خسک را بکش.

شِق = ۱- عوام فریب، حقه باز، زرنگ، کنایه آمیز، مضر؛ عجب ~ آدمت نَسْت! = عجب آدم زرنگ استی!؛ ۲- مخالفت کردن، مانع شدن، طفره رفتن، تعلل کردن (شانه خالی کردن)؛ دے کار-تے-پین وهذ ~ جورج، نه-چیمت-پن= به این کار (آنها) مخالفت کردند، نخواستند؛ تمه ~ مه لو قُبت، لهکبت شاه مبارک قَتے دے یاسپن= شما مانع نشوید، بگذار او (داماد) را با خواندن ترانه "شاه مبارک" بدرقه (همراهی) کنند.

شَقَاب = بزله گو، شوخ، لطیف پرداز؛ ~ آدم = آدم بزله گو؛ تمه پیت ~ آدم= شما آدم بزله گو استید.م. مسقره باز.

شِقْبے = عوام فریبی، حقه بازی، زرنگی، مضری؛ درم. شِقْبے چ. = عوام فریبی ک.، حقه بازی ک؛ درم. هر چھی ~ کِبست، خو جزا

وینت= هر کسیکه عوام فریبی میکند، جزای خود را می بیند.م. قَیتے، بَخیلے، بَغیتے.

شِقْبَتاو، شِقْبَداو = عوام فریبی کردن، حقه بازی کردن، زرنگ بودن؛ درم. مهذ یے ناو شِقْبَبن، نه-لهکبن مَأش بنسافخ آم= این عوام فریب ها ما را نمی مانند که خواب کنیم.

شِقْنَسْت: شِقْنَسْت ابْنَسْتاو = بلعیدن (چیز سخت و غلیظ به صدای شِقْنَسْت بلعیدن)؛ تو پش مو زَرِیخ بُخے شِقْنَسْت ابانست= پشک تو چوچه کوگ مرا "شِقْنَسْت" بلعید.م. شِقْرَسْت.

شِقْرَتاو = لرزاندن، جنباندن (پرنده با پرهایش)؛ یه وِچ غل شِقْرَت= آن گنجشک هنوز پرهایش را می جنباند.م. پرتاو.

شِقْرَسْت = لرزاندن تیز، جنباندن تیز (پرنده با پرهایش)؛ شِقْرَسْت روینتاو = پرواز کردن با صدای "شِقْرَسْت"؛ ید زَرِیخ شِقْرَسْت روینت= کوگ "شِقْرَسْت" پرواز کرد.

شِقْل دُم = برگشت ناپذیر، بی رد پا، بیهوده، مفت؛ یو مو پنخبنے شِقْل دُمْت پِنَسْت= او چموس های مرا بی رد پا گم (مفت) کرد؛ یو مو پول شِقْل دُمْت سْت= پول من بیهوده رفت.

شَقه، شَقهه = متراکم، بطور انبوه، غلیظ؛ باغ گَرگنوبنه پیت دِس شَقَقْت بَنر انجوقچ ادے، ارپد دېداو نه بافت= اطرف باغ را آنقدر غلیظ خار گرفتی که در آن داخل شدن سخت است؛ یو مردم دے پوند تے شَقَقْت نوسچ= مردم بطور انبوهی در راه نشسته اند.

شَقَقهه = ۱- شقیقه؛ ۲- میگردن (درد نیم سری)، سر دردی.

شِکاشُم = اشکاشم. **شِکاشُمے** = اشکاشمی؛ ~ پَکال = کلاه اشکاشمی؛ ~ دَم زمخ و بَد= این زمین را غله (نوع) اشکامی بکار.

شَکر = ۱- شکر، قند، بوره؛ ۲- اسم خاص؛ مردانه: شکر بیک، شگرپن؛ زنانه: شکر ماه، شکر خاتون.

شُکْرَت = تشکر، سپاسگزار، قدردانی؛ تو احوال خه رهنگ؟-شُکرت، بشهند= حال تان چطور است؟- تشکر، خوب استم؛ شُکرت چ. = تشکر ک.، سپاسگزاری ک.، قدردانی ک؛ دېف مو

پَخِن اَرْد ~ كِن، دَهذِبَن تُو اَس دے كُد خَلَاص چود= از بچه هایم سپاسگزاری كن، اینها تو را از سگ نجات دادند.

شَكْرَك = امراض نباتی (شپشك یا شكرك نبات در برگ، ساقه و شاخچه)؛ ~ جُونِن = شپشك نبات ارگانیزم زنده است؛ ~ تَه پے مَبِن اَدَهق سَوَد = شپشك نبات به باقلا می چسپد.

شَكْکے، **شَكے** = خراب، بد، بی زیب، ناخوشایند؛ مو-ند یے تَهت نُوْم خَه، دُوْنَد ~ ، نُوْد خُو نُوْد = یک بچه من (پدر نامم) آنقدر بد است که گریان میکند و گریان میکند؛ یے چیز بی زبب دے فُد، وے تَه شَكْکے لُوْفِن = هر چیزیکه بی زیب بود، آنرا "شَكْکے" میگویند.

شَكَلَاَد = شکلات (به فرانسوی: Chocolat) به خوراکی های ساخته شده از کاکائو گفته می شود. این ماده غذایی پرطرفدار و انرژی زا، به گونه ساده از ترکیب شیر، شکر، کره کاکائو و پودر کاکائو با نسبت های دگرگون ساخته می شود.

شَكْکے چِن، **شَكْکے چِن** = ۱- فرومایه (بد سرشست، بی آبرو، پست)، منگی، لوس (چاپلوس، چرب زبان)؛ یے شَكْکے چِن شِیگ اَم زانبت = یک گوساله منگی خریدم؛ ۲- خراب، ناراحت؛ تو-ت لپ شَكْکے چِنْت نوسخ = تو بسیار ناراحت نشسته ای.م. گنده چِن.

شَكْکے گَرے، **شَكْکے گے** = حماقت گری، حماقت؛ وے ~ ک-اِد فُد اَدے، تَر یے چے خَبز نه سُنْت = حماقت گری او (مذ.) این بود که نزد هیچکس نمیرفت (مراجعه نمی کرد).

شَكْکے = بَب. **شَكْکے**. **شَكْکے گے** = بَب. **شَكْکے گَرے**.

شَكْگ = برو!، گم شو! (صدا برای راندن گوساله)؛ اه شِیگ، شَكْگ! تو آشداد به دل نه كِنے = ای گوساله برو! لعنتی، به دل نمیکنی؛ اس مَبِنچ "تورر"، اس شِیگ "شَكْگ" لُوْفِن = در راندن برای گوسفند "تورر"، برای گوساله "شَكْگ" میگویند.م. شِیگ، شوگ-شوگ.

شَكْگَرِگَت = پریدن، خیزک و جستک زدن؛ **شَكْگَرِگَت دُنْد** = پریدن؛ یو لپ شَكْگَرِگَت نِید = او بسیار خیزک و جستک میزند؛ بهس بید اَرْد ~ ذَه! خیزک و جستک زدن را در اینجا بس کن!

شَكْل غَاو = وضع گیج، بی نظم، ازدحام، مزدحم؛ یَم نُر ~، كُد اس خُو خَاوَنَد نه نه-فَرِید = امروز بسیار مزدحم است، سگ صاحبش را پیدا نمیکند؛ **شَكْل غَاو چ.** = وضع گیج ک.، بی نظمی ک.، ازدحام ک.؛ بچگله بُخِن، بهس شَكْل غَاو كِنْبَت = بچه ها بی نظمی را بس کنید.

شَكْگَنَد = ۱- از گوساله، گوشت گوساله؛ **شَكْگَنَد گَوِنْت** = گوشت گوساله؛ ۲- از گوساله؛ ~ بُوْنَهت دے قویند = به بهانه گوشت گوساله، گوشت گوسفند بزن (مثل).

شَل بَگِیرِخ = بَب. شله دَخ.

شَلِپَسْت = ۱- صدای شلپست؛ یه مون ~ وئبنت، وُز اَم وَم زانبت = سیب "شلپست" افتید و من آنرا گرفتم؛ ۲- تیز، زود؛ سَاو وَم چَلْک مَوْرَد ~ فَهْر = زود برو، سطل براریم بیار.

شِلْتَهپَک، **شِلْتَهپَک** = ۱- چسپناک، بی مصاله؛ یَم گَرْدَه نُر ~، پے دَسْت نِذَاْفَخْت = این نان امروز بسیار چسپناک است، به دست می چسپد؛ ۲- خسته، افتاده، ضعیف، تنبل (انسان)؛ مَو رَزِین تُو چِنَاو ~ نِسْت = دخترم مثل تو تنبل نیست.م. پَلهَوْد.

شَلْخَه = ترشک (نام علمی: Rumex) نام یک سرده از تیره هفتبندیان است. ترشکیان حدود ۲۰۰ گونه هستند. این سرده کاربردی دارویی دارد. در گونه های سرده ترشکیان گیاهان یک ساله، دو ساله و پایا موجود می باشد. وپ.

شَلْخَه بُن = ریشه ترشک؛ ار ~ ته وورن رهنگین، زبرد سَوَد = در ریشه ترشک نخ پشمی رنگ میکنند، زرد میشود.

شَلْغَم = شَلْغَم (نام علمی: Brassica Napus) نوعی سبزی ریشه ای است به رنگ سبز و سفید یا بنفش و با برگ هایی ناصاف و بریدگی های زیاد. ریشه آن غده ای و به شکل های گرد یا دراز به رنگ سفید با لکه های بنفش می باشد. شلغم نه تنها از نظر داشتن ویتامین و خواص معدنی اش ارزنده است، بلکه از حیث سایر ویژگی های غیر غذایی هم سرآمد بوده و در زمره سبزی های مهم شمرده می شود. شلغم در خانواده سبزیجاتی نظیر کلم بروکلی، کلم بروکسل، کلم برگ و خردل قرار می گیرد. شلغم گیاهی بومی اروپا و آسیای

مرکزی است که هنوز هم در زمین‌های وسیع، یا در کنار جویبارها به صورت وحشی می‌روید. رومی‌های باستان و مردم اروپا در سده‌های میانه شلغم مصرف می‌کردند. وپ.

شِلِق ۱ = بی توجه، بی مراقبت، بی اعتنا؛ پد ~ آدم، آینده فکرے دے ند نیست = او آدم بی توجه است، فکر آیند در او نیست. م. شِلین-شِلهپ.

شِلِق ۲ = قرت، لقمه؛ پد وِچ ته مو پش ارد یے ~ سوَد = این گنجشک برای پشک من یک لقمه میشود؛ شِلِق دُند = قرت کردن، نابود کردن؛ یو گُد وے گوینتے ~ زاد = آن سگ گوشت را قرت کرد؛ یو وورج وے وهرگ ~ زاد = آن گرگ بره را قرت کرد. م. لُق.

شِلِقَت = بب. شِلِقَسْت.

شِلِقَسْت ۱ = صدای شِلِقَسْت؛ مایے ~ اس مو دست اند باذ سَت = ماهی "شِلِقَسْت" از دستم خطا خورد؛ ۲- زود، تیز؛ و هذبن ~ زبَد = آنها زود از جای خود خیز زدند؛ دس دے اس وے زَبُون اُم دے بُد، ~ ته ار قَوْمهر سَأَم = همین که از زبانش شنیدم، زود به وامهر میروم. م. شِلِقَسْت، شِلِقَت.

شِلِک گیل (مذ.)، شِلِک گهل (مث.) = کل، سر بی موی، کچل.

شِلِک = برهنه، لچ؛ شِلِک خو چ. = خود را برهنه ک.، خود را لچ ک.؛ شِلِک س. = برهنه ش.، لچ ش.؛ شِلِک چ. = برهنه ک.، لچ ک. م. وُریون، نیسِرِک گُلا.

شِلِکے = برهنه گی، لچی؛ قدیم اُم اس رویے خو ~ پے چید اند بندون قُد = در قدیم از خاطر برهنه گی درخانه بندی بودیم؛ اس ~ یام خلاص سَت = از برهنه گی خلاص شدیم. م. وُریونے.

شِلِکے = کارد آشبری. م. خَلنجے.

شِلِکے بازے = بازی "شِلِکے" خط و خونه - اکر دوکر (ایاق جیزیق در آذربایجان).

شِلِکے بنبیت = بازی با "شِلِکے" خط و خونه - اکر دوکر (ایاق جیزیق در آذربایجان).

شِلْمَبِک دُند، شِلْمَبِک دُند = تیله و تکان دادن.

شِلْمَبِک، شِلْمَبِک = تیله و تکان؛ سور اند ~ خه قُبَد، علی داد ته اس بنساج نه دپد = اگر در عروسی تیله و تکان باشد، علی داد از ترس

داخل نمیشود؛ شِلْمَبِک دُند، شِلْمَبِک دُند = تیله و تکان دادن؛ بچگله، سمه ذبِت = بچه ها تیله و تکان ندهید. م. بَرغہ دَخ، فِشْمَبِک، فِذْمَبِک.

شُلوه، شَله، شَلله، شَهله، شَهله = ۱- شعله،

زبان آتشین، آتش؛ یاخ شَلله مو گهرم چود = شعله آتش مرا گرم کرد؛ دَم جِراو شَلله تَر و دپخ

= شعله چراغ تا اینجا (دیده میشود)؛ ۲- شعاع،

روشنی؛ جِراو ات یاخ شُلوه-ند-ام کتاب بنسیت =

در روشنی چراغ و آتش ما کتاب میخواندیم؛

خیر شُلوه نُر نه دِقِبست = شعاع آفتاب امروز

معلوم نمیشود؛ شُلوه دُند = شعله دادن، آتش دادن؛

جِراو شَله ذید = چراغ شعله میدهد؛ یم آند هر

چیز خه شَله ذید = در آنجا چیزی شعله میدهد؛

گَرده مه نِذِمْب، یاخ غَل شَله ذید = نان را

هنوز (در تندور) نچسپان، آتش هنوز میسوزد؛

خیر شُلوه ذید = آفتاب شعاع میدهد.

شَله دَخ = مداخله (در کار بیگانه)؛ نق زنی؛ ک-ا د

تو ~ ته خایم تو کهل خیرت = این نق زنی تو

آخر سرت را میخورد؛ شَله دَخ چ. = مداخله ک.

نق زدن؛ یو پے مو شله دَخے بهس چود = او نق

زدنش را بالای بس کردم. شَل پگیبرِخ.

شِلِوق، شِلِوقَسْت = صدای شِلِوقَسْت؛ یو

شِلِنگ (پایپ) اس مو دست اند شِلِوقَسْت باذ سَت =

شِلِنگ (پایپ) شِلِوقَسْت از دستم خطا خورد؛ ۱-

دِقوسک دے زاد ژمهذ ارد، شِلِوقَسْت سَت = مار

وقتی که به زمین خورد، شِلِوقَسْت (صدا) شد. م.

شِلِقَسْت.

شِلِوق-شِلِوق = صدای شِلِوق-شِلِوق؛ قمچے قتے

یے دِس خَبس وے قارج زاد دِده، وے ~ اُم وُز

مِس بُند = او با قمچین آن اسپ را آنقدر سخت

زد که من هم صدای شِلِوق-شِلِوق می شنیدم.

شِلِکے، شِلِکے = سنگ مربع شکل، کاشی (پاسفال)

برای بازی "شِلِکے-بنبیت" (خط و خونه - اکر

دوکر "وب رسول")، (ایاق جیزیق در

آذربایجان)؛ بیو خو شِلِکے نند ات، دِگه بین

پگون دیس قدم ذر نَثین خو، کِریایے وَم وے

شِلِکے پَتَنوین، هر چهی ذید، سوارے وے تے

کِنبت = یکی کاشی خود را می ماند و دیگران

یگان ده قدم دور می باشند، و به نوبت کاشی

های خود را بطرف کاشی نفر (اول) پرتاب

میکند، هر کسیکه کاشی را زد، اوبالای همان نفر (اول) سوار میشود؛ (درشغان، این بازی را بچه ها و دختران میکنند و کاشی "شُلے، شُلَله" را با پا لی لی میکنند؛ در بجوی، تنها بچه ها بازی میکنند و کاشی "شُلے، شُلَله" را با دست می اندازند؛ شُلے بئنتاو، شُلَله بئنتاو=بازی کردن "شُلَله" (خط و خونه - اکر دوکر)، (ایاق جیزیق در آذربایجان)؛ شُلَله ته پاذ قته بازین= "شُلَله" خط و خونه را با پا بازی میکنند؛ شُلے ته هم غهخپن ات هم بچگله بازین= "شُلَله" خط و خونه را هم دختران و هم بچه ها بازی میکنند؛ ته بیت شُلَله باز ام= برویم "شُلَله" خط و خونه بازی کنیم.

شُلے ۱=بب. شُلے، شُلَله.
شُلے ۲=زرد پی (تاندون) گردن؛ بنیج گرپن، وے ~ زپن خو، دذ و م قته دسته پے وسکوند یا فی قیسپن=(وقتیکه) گاو را میکشند، زردپی گردن او را میگیرند و دسته را با چهار شاخ یا بیل برف محکم بسته میکنند؛ یو لود: "ذه-م تو ~ ندے، مرے" = او گفت: "در زردپی گردن تو میزیم، می میری".

شُللیگ=۱- خلته کلان پوستی برای گندم، خلته پوستی؛ خای قهپ، خای ~، هر چدوم دے نه فُد، قه ترؤ= یا خلته تکه بے یا خلته پوستی، هر چه که باشد، بیار اینجا؛ غله جوندار گرپن، وے پوست کپن ~، گبنت افپن= گوسفند کلان را میکشند، پوست آنرا برای گندم خلته جور میکنند؛ ۲- خسته، زله، لنگ و افتاده، ضعیف، تنبل؛ تو-رد لوم ساو پے خو فرا خبز، تو-ت خو جای تے ~ = برایت میگویم: "برو نزد برادرت"، اما تو در جای افتاده بے؛ شُللیگ چ. = نرم کردن؛ مَر پوست ام ~ چود= پوست گوسفند را نرم کردم. م. شگل گت، گچ، کلوار.

شُللیگک= ۱- خسته، زله؛ لنگ و افتاده؛ تو دست شُللیگک= دست تو ضعیف و افتاده است.
شُللینگاف= خالی، بدون مصاله، تنها آب؛ ~ بئرقا مورده مه دهک، گوبنت ات روغن اری نیست= شوربای خالی برایم نده، گوشت و روغن در آن نیست؛ یو تو خُبنپه لب ~ = اتاله ات پر از آب است. م. شِفْزاف.

شُم ۱= تنبل، بیکار. م. ابتر، تمبل.

شُم ۲=بب. شوم
شَمائل، شَماینل= شمائل، شکل، قیافه، شکل ظاهری؛ وم ~ مو-رد حُش یت= قیافه اش خوشم آمد.

شَمبے، شَنبے= شنبه.
شَمَتگے= تنبلی؛ شَمَتگے چ. = تنبلی ک.
شُم-تهتر، شُمے-تهتر= تنبل اصلاح نا شدنی، بیکار، ولگرد، هلپند؛ یو دوند شُم-تهتر اده، ریز نه فریرد= او آنقدر تنبل است که هیزم را میده نمیکند.

شُمک ۱= تنبلی؛ مورد تَرَم سِداو ~ = رفتن به آنجا برایم تنبلی میکند.

شَملمه= شعله، زبانهای شعله؛ شَملمه دند= افروختن شعله، آتش دادن. م. الاو، ولذب.
شُمے ۱= تنبلی؛ شُمے چ. = تنبلی ک. م. ابتری، تمبلی.

شُمے ۲=بب. شومه.
شُمیبخ، شُمیرخ= زدن، کشتن، تا مرگ زدن، تا جان بر آمدن؛ اه پش، وُلقت یازد خو، ~ فا تو کینت= ای پیشک، الفت که آمد تو را تا مرگ میزند؛ لب تَقَل مهک اته، وُز تو شُمیبخ کین ام= بسیار گپ نزن اگر نی تو را میزنم؛ و م المَستے غونجے دوند رُت چود اده، شُمیرخے وم چو(فلکلور)= موی های زن جادوگر را آنقدر کند که جانش برآمد. م. شُمهی(بجوی).

شِناس= آشنا، شناس؛ شِناس س.= آشنا شدن، معرفی شدن. م. شِناس.

شِناسے= آشنایی، معرفی.
شَنَد(ج. شَنَدپن)= لب، لب ها.
شَنَد-دهرد= درد لب؛ ~ پَنذَخک= درد لب ساری است.

شَنَدپنتاو= خندانن؛ پد بی پدر غده دسے مو شَنَدپنت دده= این بچه بی پدر(لعنتی) مرا آنقدر خندانند.

شَنگه، شَینگهن= صدای شینگه، خندیدن(به صدای بلند)؛ یه قنرخ شینگهن کینت= مادیان شینگه میکند؛ قارج شینگه چود، واپس وے رد وپذ= اسپ شینگه کرد، گاه برایش بده. م. سَندهن.

شِنَنْدَاو = غرق کردن، فرو بردن (در آب)؛ یو زبُد ار دریات، وُز اُم مس زبُد خو، شِنَنْدَد اُم وے = او پرید به دریا، من هم پریدم و او را غرق دادم. م. غوت، غرق. شِنِزِگِگ، شِنِخِگِگ شِنِیخِگِگ = زکام، ریزش (آب ریزش بینی)؛ شِنِزِگِگ-دهرد = درد، زکام، انفولانزا، سرما خوردگی. م. کَنخِک، نواگک.

شَوَالک = شلوار، تنبان از پشم سیاه.

شوبه = بب. شوبه.

شوتافه = غذای گوشتی، غذای چرب؛ هر چهی ~ خورج، دُوغ برنژد = کسیکه غذای چرب خورده است، دوغ بنوشد.

شوخاله = (شو + خاله) شوهر خواهر مادر، شوهر خاله.

شوڈ دار = خار دار؛ پد ~ واین، دست موزه قته دے مگم چی اُم = این علف خار دار است، ما باید همراهی دستکش آنرا درو کنیم.

شوڈ زار = خار زار.

شوڈ = ۱- خار؛ ۲- خار یا تیغ (چوب یا شی خورد و تیز) در دست، پا، پوست. م. شغ.

شوڈ-ویز = پشته خار.

شورکے = وحشی (بر عکس یختے)؛ ~ زریخ ته اچت آخمند نه-سود = کوگ وحشی هیچوقت اهلی نمی شود. م. یاغے.

شوم، شُم = ۱- شوم، نحس، بدبخت؛ ۲ از رویے یے ~ ، بنهرے روم تذج = از رویی یک شوم شهر روم سوخت (مثل)؛ ۲- نفرت، متنفر، چندش آور؛ ~ ات مېف گخایبن گهپ اُم = از گپ این زنها متنفرم؛ شوم چ. = بیزار ک.؛ پد تو پُخ دگه ~ چورج، دایم نود = بچه تو خیلی بیزار کرده، دایم گریه میکند؛ شوم س. = متنفر شدن؛ تات-مورد ~ سُدج = از تو متنفر شدم.

شوم-نهفخ، شُم-نهفخ = ۱- حریص، طمع کار، گشنه؛ یو ~ نهفد = آن حریص نبود؛ ۲- حریصی، طمع کاری، گشنگی؛ آدم اند ک-اُم وے ~ وے دُبِنَمَن = برای انسان حریصی دشمنش است.

شومه خُر = بب. شومه خُر.

شومه ۱ = بب. شومه.

شومه ۲ (شو + عمه) = شوهر عمه (شوهر خواهر پدر).

شومے، شُمے = شومی، نحسی، بدبختی.

شونچ، شینچ = خنده، با خنده اظهار داشتن، ول خندیدن = تا دی-م لود ات وے-رد ~ یت = همینکه اینرا گفتم برایش خنده آمد؛ شونچ دند = خنده کردن؛ یو وېف داد مس ذاد شونچ = پدر شان هم خنده کرد. م. خنده.

شونچک = خنده، با خنده اظهار داشتن، ول خندیدن.

شونچن، شونچنک = خنده آور.

شه مار = شه مار (از داستانها).

شهر ۱ = خر؛ ار ربنون ته اس مرکهب ~ لوقبن = در روشن خر را "شهر" میگویند؛ ۲- جز کلمه مغلق، مثال شهر-مپینچ، شهر-غور. م. مرکهب.

شهر-بذهن، شهر-بذهند = ۱- زین خر؛ ۲- ~ وپدداو = بیزار کردن، آرام نگذاشتن؛ وُز دے بناج خه نه کن اُم، پد ~ مو تے وپدداو = اگر او نترسانم، مرا آرام نمیگذارد.

شهر-سیخ = سوزن کلان برای پارچه درشت؛ دم ~ دهک، مم بوجین انخه-م = سوزن کلان بده بوجی بدوزم.

شهر-غور = تنظیم کننده (وسیله ای برای تنظیم نرمی و درشتی آرد در آسیاب)؛ ~ خدارج دُرَبِست (دُرَبِست) - ات نهرم چیداو جهت = "شهر-غور" برای تنظیم درشتی و نرمی آرد در آسیاب است؛ شهر-غور سپن بن، یو خدارج دُرَبِست کِنِبت = وقتیکه "شهر-غور" را بلند میکنند، آسیاب آرد را درشت میکند.

شهر-مپینچ = سمارق غیر قابل خوردن در باتلاق ها میروید.

شهر-ویذم، شهر-ویذمک = ب. نوع نعنای با بوی بد؛ شهر-ویذمک اند گنده بوی، حیوون مس وے نه خیرت = نعنای "شهر-ویذمک" بوی گنده دارد، حتی حیوان هم آنرا نمیخورد.

شهف = بُزاق، لعاب دهن؛ تو ~ تیزد، خو غنث جمع کے = لعاب دهننت میرود، دهانت را جمع کن؛ خو ~ گیر نه کِنِبت ات، قَسْتین ته شیچ

انجیفد= او لعاب دهنش را گیر کرده نمیتواند و حالا قشتی میگیرد.

شَهَقاق= بسیار حریص؛ یو ~ فُد، لپ پول وے ند فُات، یے-چے-ردے قهرخ نه دهکچود= او بسیار حریص بود، برای کسی قرض نمیداد.

شَهَن= شان، کرامت، عزت؛ شهن-ات شَرَف= شان و شرف؛ در شهنے دوست-ات دُبَمَن= در موجودیت دوست و دشمن؛ یو مس زبا ره در شهنے دوست-دُبَمَن یت تر مائش خبز= او هم در آخر از ترس خنده دوست و دشمن نزد ما آمد.

شَهَندِخ، **شَنَدِخ**= خنده، مزاح، شوخی؛ وُزک ته ~ جهت دېف تمه-رد لوُف اُم= من اینها را بخاطر خنده برای شما میگویم؛ تو ته راست لوُفے یا، ~ ته کِنے؟= تو راست میگویی یا شوخی میکنی؟

شَوِبَه، **شَوِبَه**، **شَعِبَه**= شعبه، اداره.

شَوُگ-**شَوُگ**= صدا کردن گوساله؛ غُله شینگ مس ~ قیوین= گوساله کلان "شَوُگ-شَوُگ" صدا میکنند. م. شَگ.

شَوُمه خُر= تفاله خور(تفاله چای)، کسیکه بقایایی چای دم شده گی شیرچای را میخورد؛ تر یے چه دے چای نه ربد، دذ لوُفین: "چای خُر ات ~ برابر"= وقتیکه برای کسی شیرچای نرسید، میگویند: "چای خور و تفاله خور برابر". **شَوُمه**، **شَوُمه**= تفاله چای، بقایایی چای دم شده گی؛ دَم چای برنژ ات، دے ~ لهک= چای بنوش و تفاله را بمان؛ ار وَم چَینک ~ لپ= در چاینک تفاله زیاد است.

شَپر، **شئر**= شعر.

شَپر ۱= ۱-ح. شیر؛ ۲-اسم خاص؛ شَپر، شَپر، شَپر غازے، شَپرُون، شَپرِعلے، شَپر محمد.

شَپر او پُخ، **شَپر او پز**= قفس آویزان برای نگهداری لبنیات؛ دے بنوقد دے ~ تے ربه= این شیر در قفس بمان. م. چارچَلک.

شَپر گَهر، **شئر گَهر**= کسیکه شعر میسرآید، شاعر.

شَپر-نِفَشِیج، **شئر نِفَشِیج**= کسیکه شعر می نویسد، شاعر.

شَپَف، **اِشَپَف**= لرزه، تب و لرزه؛ اِشَپَف چ.= لرزه ک، تب و لرزه ک؛ مو-رد نُر شَپَف کِبنت= امروز جانم لرزه میکند.

شَپَلَه، **شَپَلَلَه**= ترشده؛ شَپَلَه چ.، شَپَلَلَه چ.= ترکردن، آبیاری ک؛ خو ژندَم اُم اس بَنخ-ذندت شَپَلَه چود، شَچ ته و پَف دد-اره ی هفته پِیخ بَنخ نه دهم= من گندم خود را بسیار خوب آبیاری کردم، حالا تا دو سه هفته دیگر آنها را آبیاری نمی کنم؛ شَپَلَه س.، شَپَلَلَه س.= تر ش.، آبیاری ش.

شَپَلُون= مهمانی، ضیافت؛ شَپَلُون دند= مهمانی دادن، ضیافت دادن؛ خار مِبث بَخ یو پات بناه خَلق ارد ~ ذید(فلکلور)= تا شش روز پاد شاه برای خلق مهمانی میدهد(فلکلور)؛ پلاو ات گوینت پِن سور اند ~ داد= در عروسی پلو و گوشت مهمانی دادند.

شَپَلُون-ذَهذ= مهمانی دادن، ضیافت دادن.

شَپَلُون-ذَهذِیج= مهمانی دهنده، ضیافت دهنده.

شَپِم خُوذ، **شَپِم خُوث**= مقدار کم پشم(به عنوان مزد کار برای کسیکه پشم و موی حیوانات را کوتاه میکند)؛ شَپِم خُوذ-پن مائش ارد دهکچود= برای ما کمی پشم دادند؛ مال پینئوپن خو، دُونیک وون شَپِمین تار ره دَپن، وے ته شَپِم خُوذ لوُفین= پشم مال را کوتاه میکنند، کمی پشم را در نوک های قیچی ها بلند میکنند، آنرا "شَپِم خُوذ" میگویند(تحفه برای کارگر).

شَپِم= قیچی ها برای کوتاه کردن پشم و موی حیوانات؛ یه ~ که چه؟ قیچی کجا شد؟؛ یو شَپِمین تَبز چید سُت= او برای تیز کردن قیچی ها رفت.

شَپوه= قید، گویش، لهجه(زبان).

شَی گَر= کسیکه خوش تیپی، خوش قیافه گری، خوش پوشی میکند.

شَی= خوش تیپ، خوش قیافه، دلپذیر، خوش لباس، خوش پوش؛ یه اس کهل پاذ خُب ~=او(مث.) از سر تا پا خوب لباس پوشیده؛ شَی چ.= خوش تیپ ک، خوش پوش ک.(لباس پوشاندن)؛ وم نوپنخ پِن ~ چود= برای عروس لباس پوشاندند؛ شَی خو چ.=خود را خوش تیپ ک.، خود را خوش پوش ک.(لباس پوشیدن)؛ یَم دے پِل چَهن ~ خو کِبنت= زن ایلاقی خوب

لباس پوشیده؛ شئی س. = خوش تیپ ش.، خوش لباس پوشیدن؛ یو ~ سَت = او (مذ.) خوب لباس پوشیده.

شَبْتاو، شَبداو = ۱- تر کردن در آب؛ دے تُببپ شَب، برنز آم = قروت را در آب تر کن بنوشیم؛ ۲- شستن؛ بَسَخْ ته شَببِن خو، دَد مر با (قُرْبے) پیخِب = مویز (انگور خشک) را می شویند، جوش میدهند و مر با جور میکنند؛ ۳- چتل نویسی؛ وُز دے نه وِزُون آم، دَسْت ته دے شَببے-شَببے، حُبْت دے خه وِزُونے، ک-اِدْت مِس بشهند = من اینرا خوانده نمیتوانم، این چتل نویس را خودت اگر خوانده بتوانی هم خوب است. م. شَببُونتاو، زنداو.

شَبخِ خو میزداو = شاد شدن؛ در دل شاد شدن؛ تو کُد پاٹ خه ذهذبِن، وُز خو شَبخِ ماز آم = اگر سگ تو را به گولہ بزندان من شاد خواهم شد.

شَبخ = شیخ.

شَبخ-بزور = گستاخ، آزار دهنده؛ تو-ت دِس ~ ادے، بزورْت مَأش پِببِنخے = تو آزار دهنده استی، بزور از ما سوال میکنی؛ شَبخ-بزور خو چ. = گستاخی کردن، آزار دادن، مزاحمت کردن؛ پد چپهن موند، دم تے شَبخ-بزور خو مهک = این چین از من است، بخاطر آن برایم مزاحمت نکن. **شَبیرازے** = گلدوزی، تسمه با گلدوزی، لبه با گلدوزی؛ هر وخت پَکال خه انخهفِن، وَم گرگنوبسه ته ~ وِذبِن = وقتیکه کلاه را میدوزند، در اطراف آن تسمه گلدوزی شده میدوزند؛ شَبیرازے وِفتاو = بافتن تسمه با گلدوزی، بافتن لبه با گلدوزی؛ یے شَبیرازے وهف خو، ناقے تو-رد انخه-م = یک تسمه با گلدوزی بیاف و من برایت کلاه میدوزم؛ یه ار رِببُون رزین موند قابل؛ چَرِب تا شَبیرازے پِبخ وافت = آن دختر من در روشن بسیار قابل است؛ از جراب تا تسمه گلدوزی میبافد.

شَبیر-اماچ = اماچ شیر.

شَبیراوبخ، شَبیراوبخ، شَبیراوبز = چوکات سه کنجه ی اویزان شده برای ظروف با لیبیات؛ شَبیراوبخ تے بنوؤد ربه بِن = در چوکات اویزان شده شیر نگه میدارند؛ مه، مه بنوؤد پے

شَبیراوبخ ربه = بگیر، این شیر در چوکات سه کنجه بمان.

شَبیر-خوؤم، شَبیر-خوؤمک = ب. گاوچاق کُن یا جَبِرَه (نام علمی *Lactuca orientalis*): نام گیاه علفی دوساله و چندساله است از تیره کاسنیان است. سرده گاوچاق کن (*Scariola*) در ایران دو گونه دارد: ۱- گیاه گاوچاق کن (*Scariola Orientalis*)، ۲- گاوچاق کن ترکه ای (*Scariola viminea*). گیاه گاوچاق کن علاوه بر ایران در عراق، ترکمنستان، افغانستان و پاکستان نیز می روید. وپ؛ ~ دوا کاچار = "شیر-خوؤمک" یک چیز دارویی است. م. وانبَنک، باب-خوؤمک، خوؤم.

شَبیرچای = شیر چای. م. تلخ چای.

شَبیر-غارَجک = ب. انواع مختلف یونجه ها (رشقه ها) با گل های زرد؛ ۱- اسپرس (سرده): ~ ته ار زَمخ رُوی دِبِد = اسپرس در زمین میروید؛ ۲- شَبدر شَبیرین یا شاه افسر (نام علمی: *Onobrychis*) گ.گ.؛ ۳- شَببَر (*Trifolium* sp, *Melilotus albus*)؛ ۴- شَببدر زرد (گیاه دارویی) (نام علمی: *Trifolium campestre*). **شَبیرک** = خَرخاکی یا گوخدا (گاوخدا) (به انگلیسی: *Woodlouse*) سخت پوستی است که ده جفت پا، پوسته ای سخت و بندبند و شاخک هایی دراز دارد. خَرخاکی ها جزو معدود سخت پوستانی هستند که همواره روی خشکی زندگی می کنند. خَرخاکی ها بیشتر از فضولات حیوانی، کپک، و پسمانده های گیاهان و غیره تغذیه می کنند. خَرخاکی ها متعلق به زیر راسته خَرخاکیان (به انگلیسی: *Oniscidea*) از راسته جورپایان با بیش از ۵ گونه شناخته شده هستند. نوعی از خَرخاکی که خانواده خَرخاکی های گولوله ای (به انگلیسی: *Armadillidiidae*) را تشکیل می دهند در موقع برخورد با خطر خود را گولوله می کند. شَبگون خَرخاکی: یکی از باورهای رایج این است که دیدن خَرخاکی پیش از نوروز یا در نوروز خوش یمن است و اگر پیش از نوروز خَرخاکی به چشم بخورد، آن را با کمی خاک مرطوب کرده در شیشه ای جای می دهند تا همه

بتوانند در نوروز به عنوان چیز خوش یمن به آن نگاه کنند. وپ.؛ شیرک س. = در جایی زیاد ماندن، معتدل شدن؛ مَاش دکا ار مم زمخ شیرک ساو أم = مثلیکه ما در این زمین زیاد ماندیم.م.

شیرک.

شیروغن، شیر روغن = شیر گرم روغن؛ وُز أم ~ برابنت = من شیر روغن نوشیدیم؛ دے گرده خای قاقث، خای ~ قته خین = نان را یا خشک یا با شیر روغن بخورند.

شیره ۱ = اتاله؛ مَاش ته ~ لوف أم ات، پایتخت- ته توذ گُبنک لوفین = اتاله را ما "شیره" میگوییم، در پایتخت آنرا "توذ گُبنک" میگویند؛ یو پینخت: "تمه چید اند شیره یست-آ؟" = او پرسان کرد: "آیا در خانه تان اتاله شیره است؟"؛ ۲- نوشابه؛ مون ~ = نوشابه سیب.

شیرینه = خنازیر (به انگلیسی: Scrofula) آماس غدد لنفاوی ناحیه گردن است. التهاب و تورم این غدد می تواند باعث بروز عفونت های مختلف باشد ولی در ۹۵ درصد موارد میکرب سل عامل بیماری است. علائم بیماری: علائم و نشانگان شایع در این بیماری شامل تورم بدون دردی است که به طور مزمن رشد می یابد و علائم التهابی عفونت های حاد میکروبی را ندارد به اینجهت به آن آبسه سرد گفته می شود. خنازیرهای سلی ممکنست همراه با تب و ضعف عمومی و کاهش وزن همراه باشند. تشخیص: تشخیص بیماری معمولاً با نمونه برداری با سوزن از محتویات آبسه امکان پذیر می باشد. و در بعضی موارد کل حجم خنازیر به روش جراحی خارج و سپس مورد آزمایش بافت شناسی قرار داده می شود. در متون طب قدیم (منتهی الارب) (تاج العروس) (لسان العرب) (ناظم الاطباء) اینگونه تعریف شده است: نام مرضی است از نوع سل که در گردن ظاهر شود، اورام صغار سخت برنگ تن که برگردن و غیر آن پدید آید، اشیاء غددی در بغل و کشاله ران و زیر گلو. (یادداشت بخط مؤلف): آماسی است که از گوشت جدا باشد و از پوست جدا نباشد. (ذخیره خوارزمشاهی): باب ششم: اندر آماس ها که آن را بتازی خنازیر گویند این

علت را بپارسی خوک گویند. خنازیر در عربی جمع خوک است. در پزشکی کهن به تورم غدد لنفاوی گردن ناشی از سل خنازیر گفته می شد. وپ.

شیطون- بَخ (م.ث.)، شیطون- بَخ (م.ذ.) = حيله گر، فریبکار، تقلب کار؛ تو-ت دوند ~، فُک چیزت تو-ند یست = تو آنقدر نیرنگ استی که همه چیز داری.

شیطون گری، شیطونے = شیطان گری، شیطانی؛ مو قته ~ مهک! = همراهی من شیطانی مکن!

شیطون = ۱- شیطان؛ ۲- حلیه گر، فریبکار.

شیطون-ارابه = بایسکیل.

شیگ (ج. شگین، شیگ خپل) = گوساله؛ خرغ ارد مو شگین = اصلن چیزیکه به نظرم بود، چنین نیست؛ وے داد وے کار ات وے زندگے یے ستاؤین چود، ات وُز أم خه وینت، یو خرغ ارد مو شگین = پدرش از کار و زندگی او تعریف میکرد و چیزیکه من دیدم، چیزیکه به نظرم بود، چنین نیست؛ تر شگین مبدون، تر شگین میدون = نا توان، بی استعداد، نا خوشایند.م. شگ.

شیگ-پاییح = گوساله چران.

شیگ-پنید = گوساله چرانند.

شیگک (م.ث.) = گوساله گک؛ یه ~ ار بنخ زید = گوساله گک به آب پرید.

شی-گنگ ۱، شیگ-گنگ = ب. گل قاصدک، خبررسانک، خبربیار یا خبرچین (نام علمی: Taraxacum) که در طب سنتی به طرّخشقون یا طرّشقوق معروف است گیاهی می باشد علفی و دائمی که ساقه آن به ارتفاع ۴۰ سانتی متر می رسد. این گیاه دارای ریشه ای است به رنگ قهوه ای مایل به زرد که پر از شیرابه سفیدرنگی می باشد. گل های قاصد معمولی « Taraxacum sect. Ruderalia » و « Taraxacum officinale Weber » دسته ای از دک را تشکیل می دهند که همگی از خانواده گیاهان دارای گل های سبدی (Asteraceae) هستند. گل قاصد که به نام های « هندیبای برّی »، خبربیار، کاسنی

بَرّی و دندان شیر نیز معروف است گیاهی است
 علفی و دائمی که به‌طور خودرو در بیشتر
 مزرعه‌ها و دشت‌ها، در وسط چمن، حاشیه
 شورزار، کنار جاده‌ها و اراضی بایر و
 به‌طور کلی در همه جا می‌روید. این گیاه دارای
 ریشه‌ای به رنگ قهوه‌ای است که تا یک متر
 (و به ندرت تا دو متر) می‌رسد. ساقه و ریشه
 این گیاه پر از شیرابه سفیدرنگی می‌باشد. پ؛
 م. مسنک-وانس، صغیر گلک.

شی-گلگ ۲، شیگ-گلک = مرض پوستی در
 حیوانات؛ ~ ژرن-ژرنهک، شیگ ارد روی ذپد،
 و-رد چپاس روغن مالپن، ببست
 دذ = (مرض) "شیگ-گلک" برآمدگی های گرد
 گرد در پوست گوساله میباید، آنها را با روغن
 پخته می مالند و گم میشوند. گهر.

شیل (مذ.)، شهل (مٹ.) = شل، چلاق (دست پیچان
 و کج) بی دست؛ شهل انگنت = انگشت شل؛
 شیل چ، شهل چ. = شل کردن، معلول کردن؛
 شیل س، شهل س. = شل ش، معلول ش؛ شیل-
 ات شهل = شل از دست و پا.
 شیلے (مذ.)، شهلے (مٹ.) = شلی، محلولی،
 معیوبی.

شینتاو = خنده کردن. م. شندبتاو.

شینہ دَخ = ابر آلود (با پیش بینی باران). م. ابرے
 دَخ.

شینہ = هوای ابر آلود (با پیش بینی باران)؛ شینه
 چ. = هوا ابر آلود شدن. م. ابرے.